



قصه های گوهرشاد، از آرزو تا ثروت

(روایتی از زندگی فاطمه نجف زاده)





سوزن و عشق روایت فاطمه نجف‌زاده

تا همین 4 سال پیش سوزن به دست نگرفته بود ولی امروز مروارید زیر انگشتانش طور دیگری می‌چرخد و با هر حرکت داستان جدیدی را بازگو می‌کند. یکی بر روی سرآستین لباسی است که برای عروسی خواهری پوشیده می‌شود، یکی رومیزی نوعروس برای اولین مهمانی در منزل خودش است و دیگری هم چادر مجلسی مروارید دوزی شده حاج خانمی برای مراسم برگشت از سفر حج. فاطمه دختر ۲۶ ساله‌ای که روحش با عشق به کار جواهر دوزی آغشته شده، هر روز صبح در اتاقش با درخشندگی هر دانه، به سرزمین خلاقیت‌ها سفر می‌کند.

او ابتدا با لباس‌های خودش آغاز کرد و با حوصله سر آستین مانتوی خود را به نگین‌های درخشان آراست. چند روز بعد درحالی که در پاساژ به لباس‌های جواهردوزی شده پشت ویتترین نگاه می‌کرد و در مورد نوع کار با عروس خاله‌اش گفتگو می‌کرد، توجه خام فروشنده به مکالمات آنها جلب شد. او از نوع کار فاطمه بر روی آستین خودش فهمید که می‌تواند در این هنر بدرخشد و از او خواست که به عنوان جواهردوز با آنها همکاری کند. فاطمه که هنرجو و تازه کار بود، همان جا آغاز کارش کلید خورد و دریچه‌ای تازه به روی دنیای هنر و کارآفرینی گشود.

خانواده‌اش گمان می‌کردند که او راه مادرش، آرایشگری را ادامه می‌دهد. اما او می‌دانست در دلش جایی برای علاقه‌ای عمیق‌تر وجود دارد. فاطمه از طریق زن دایی‌اش که خیاط بود، با کلاس جواهر دوخت آشنا شد و برق جذاب جواهرات او را به خود کشید. حالا آنقدر سفارشات شخصی‌اش زیاد شده که خیلی فرصت نمی‌کند با مزون‌ها کار کند. در خانه به علاقه‌مندان این هنر را آموزش می‌دهد و بعد که قوی شدند با آنها به عنوان تیم همکاری می‌کند.

اولین کاری که قبول کرد یک چادر فاخر بود که آن زمان حدود 7 میلیون فقط قیمت پارچه‌اش بود. او با شور و شوق به کار مشغول شد، اما در حین کار با چالش‌های غیرمنتظره‌ای مواجه شد. صاحب کار از او خواسته بود زیر کار لایه چسب بگذارد که ایستایی خوبی داشته باشد. هر چند او با تجربه امروز می‌داند که نیازی به این کار نبود. آن روز اتو را روی چادر مخمل گران قیمت تست کرد و بعد روی قسمت اصلی گذاشت. اما وقتی آن را برداشت برق افتاده روی چادر، برق شادی را از نگاهش برد. استرس حالش را بد کرده بود و نمی‌دانست با این برق افتادن روی چادر امانتی چکار کند. او می‌دانست که برای پنهان کردن این مشکل، باید با دقت بیشتری کار کند و برای بهبود کار، دو برابر میزان مروارید و منجوقی که توافق کرده بودند، استفاده کرد. چند روز بعد چادر زیبای مخمل جواهردوزی بر ویتترین مغازه خودنمایی می‌کرد. فروشنده با ذوق به فاطمه زنگ زد تا خبر فروش موفقیت‌آمیز آن را به او بدهد. این لحظه برای فاطمه نه فقط یک موفقیت مالی، بلکه نشانی از به ثمر نشستن تلاش و سخت‌کوشی‌اش بود. بعدها کار به جایی رسیده بود که فروشنده می‌گفت کارهایی که از قدیم مانده را هم ببر و دستی به رویشان بکش شاید به فروش برسند.



این روزها فاطمه ناهار و شامش به موقع آماده است و با پسر ۸ ساله‌اش وقت می‌گذرانند و در عین حال سفارشات مشتریان را هم طبق قرار قبلی آماده می‌کند. او روزانه ۴ تا ۶ ساعت برای چیدن دانه‌ها کنار هم و خلق اثر هنری وقت می‌گذارد. در این مدت، کمر و چشم و دستانش به شدت درگیرند، اما علاقه‌اش به کار باعث می‌شود گاهی شب تا صبح بیدار بماند و هنرمندانه بدوزد. او می‌داند برای بعضی از رومیزی‌های لاکچری و فاخر، حتی یک هفته زمان نیاز است تا به طراحی مورد نظرش برسد. دیدن نتیجه کار شیرین‌ترین لحظه برای اوست، وقتی به اثر هنری زیبایی که خلق کرده نگاه می‌کند و می‌داند مثل آن در بازار پیدا نمی‌شود. شیرین‌تر از آن لحظه‌ای است که نگاه مشتری به لباسش می‌افتد و چشم‌هایش لبریز شادی و رضایت می‌شود.

او برای آینده کسب و کارش برنامه‌های زیادی دارد؛ می‌خواهد با آموزش دادن به هنرجویانش تیمی قوی تشکیل دهد تا دیگر نگرانی برای سفارشات نداشته باشد. بعضی از اطرافیان که سختی‌های کار فاطمه را می‌بینند به او می‌گویند که دیگر کار نکند و کمی هم استراحت کند. اما او معتقد است که همه چیز پول نیست و با این کار حال دلش خوب است. حتی او به خانم‌های دیگر می‌گوید که آنها هم علاقه‌های خود را کشف کرده و در مسیر آن قدم بردارند؛ او معتقد است که پول نداشتن یک بهانه است و هر کسی می‌تواند بدون سرمایه هم کار خود را شروع کند.

او در هنگام گرفتن کار مسئولیت کامل آن را قبول می‌کند. حتی اگر خسارت یا مشکلی برای پارچه بوجود بیاید آن را جبران می‌کند. یک روز مثل همیشه کاری را با مسئولیت خودش قبول کرد و به خانه آورد. از ۳ نفر از هنرجوهایش خواست که هر کدام یک قسمت از اپلیک‌های لباس را آماده کنند. صبح روز شنبه ساعت ده همه اپلیک‌های لباس دوخته شده بود و به صاحب کار تحویل داده شد. اما او یکی را قبول نکرد و برگشت زد. از طرفی عجله داشت و باید هر چه سریعتر کارش آماده و این نقص جبران می‌شد. فاطمه آن روز خودش به سرعت وسایل لازم را خرید و تا ساعت ۵ عصر سرش را از روی پارچه بلند نکرد. قبل از اینکه کوک آخر را بزند، اسنپ گرفته بود. قطعه آماده شده را به راننده داد و خواست که با سرعت آن را به صاحب کار برساند و اینطوری خسارت جبران شد.

فاطمه این اتفاق را روی حساب کم تجربگی هنرجو گذاشت و سرزنشش نکرد. حتی هزینه رفت و آمد و وسایل اضافه را هم از او نگرفت. او برای هنرجویانش مثل یک مادر است و تصمیم گرفته همیشه پشتیبان آنها باشد تا بتوانند با دغدغه کمتری کار خود را شروع کنند. او به جای دریافت هزینه‌های سنگین برای آموزش، حتی با هنرجویانی که توان پرداخت ندارند، همکاری می‌کند و به جای دریافت هزینه به آنها کار می‌سپارد.

موفقیت فاطمه نه تنها نتیجه‌ی استعداد و خلاقیتش، بلکه به دلیل پشتکار و توجه ویژه‌اش به جزئیات است. او با دقتی شگفت‌انگیز به هر دانه مروارید و هر نخ‌ی که در دست دارد، نگاه کرده و دنیای زیبایی را خلق می‌کند.



در واقع، سوزن و نخ برای او بیش از ابزارهایی عادی هستند؛ آن‌ها پرچم داران امید و آرزو هستند که به زندگی‌اش معنا می‌بخشند. فاطمه همیشه با اشتیاق، دست به خلق آثار جدید می‌زند و برای دستیابی به بهترین نتیجه، از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کند.

راه ارتباطی خانم نجف زاده

شماره تماس ۰۹۰۳۸۷۹۸۳۶۵

خانه کوه‌رشی